

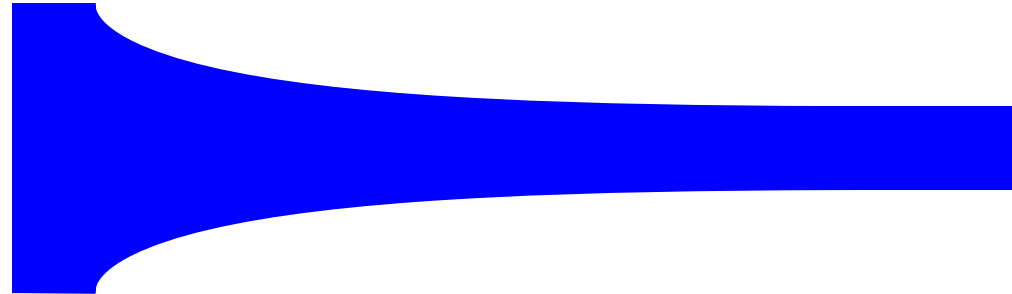
بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۝ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرِ ۝

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۝

- ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم! (۱)
پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن! (۲)
(و بدان) دشمن تو قطعاً بریده‌نسل و بی‌عقب است! (۳)

يَا أَيُّهَا
الْمُرْسَلُونَ





«فهرست مندرجات»

مقدمه مؤلف ۷

فصل اول: «دیدار در ملکوت» / ۸

«مصاحبه‌ای خواندنی با حضرت زهرا سلام الله علیها»

- با سلام و عرض ادب و احترام و ارادت لطفاً خودتان را معرفی بفرمایید..... ۸
- شما به نام‌های بسیاری معروف هستید، چند نمونه را بیان فرمایید..... ۸
- چرا به شما امّ اییها می‌گفتند؟..... ۹
- چند فرزند دارید؟..... ۹
- لطفاً کمی از پدر و مادر بزرگوارتان برای خوانندگان ما بفرمایید..... ۱۰
- کودکی شما به چه وضعی گذشت؟..... ۱۰
- فرمودید شعب ابی‌طالب! از آن دوران برایمان بفرمایید..... ۱۰
- چه زمان مادر بزرگوارتان از دنیا رفت؟..... ۱۱
- فرمودید در مکه به دنیا آمدید. چه شد که به مدینه مهاجرت نمودید؟..... ۱۱
- بعد از مادر بزرگوارتان سرپرستی شما بر عهده چه کسی بود؟..... ۱۲
- ظاهراً خواستگاران زیادی برای ازدواج داشته‌اید، برایمان از آن بگویید..... ۱۲
- چه شد که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام ازدواج کردید؟..... ۱۳
- جالب است بدانیم مهریه و جهیزیه شما چقدر بوده است؟..... ۱۵
- پدرتان با فقر همسران چه برخوردی کرد؟..... ۱۶
- محل سکونت شما کجا بود؟..... ۱۷
- از فضای نورانی و معنوی خانه‌اتان برایمان بگویید..... ۱۸
- در مورد سوره مبارکه کوثر نظرتان چیست؟..... ۱۸
- داستان مباحله چه بود؟..... ۲۰
- داستان بیماری فرزندانان و نذر شما چه بوده است؟..... ۲۱
- داستان نزول آیه تطهیر یا همان حدیث کساء چه بوده است؟..... ۲۳
- آیا دلیلی دارید که دوستی شما پاداش رسالت پیامبر ۹ است؟..... ۲۴
- رابطه شما با پدرتان چگونه بود؟..... ۲۴
- نظر پدرتان درباره شما چه بود؟..... ۲۵
- آیا خاطره‌ای هم دارید که برای ما نقل کنید؟..... ۲۶
- از دوران بیماری پدرتان را برایمان بگویید..... ۲۷
- آیا پدرتان در لحظات آخر سفارشی هم به شما کردند؟..... ۲۸
- بعد از پدرتان چه اتفاقاتی افتاد؟..... ۲۹
- آن خطبه آشوب‌ناک و ماندگار را چه وقت ایراد فرمودید؟..... ۳۰

- راز سکوت همسران امیرالمؤمنین چه بود؟..... ۳۱
- آیا علاوه بر خطبه اقدامی دیگر نیز انجام دادید؟..... ۳۱
- داستان یورش به خانه شما چه بود؟..... ۳۲
- چگونه از همسران امیرالمؤمنین بیعت گرفتند؟ و ماجرای صدمه به شما در این قضیه چه بوده است؟..... ۳۴
- شما در این داستان چه واکنشی از خود نشان دادید؟..... ۳۵
- مطالبی درباره بیت‌الاحزان..... ۳۵
- از روزهای پایانی عمر خویش برایمان بگویید..... ۳۶
- این که روز آخر عمر شریفتان خوابی دیدید صحت دارد؟..... ۳۷
- وصیت شما به همسران چه بود؟..... ۳۷
- از آخرین لحظات عمرتان برایمان بگویید..... ۳۹

فصل دوم: «عرشی فرش نشین» / ۴۲

«داستان‌های خواندنی از زندگی حضرت زهرا سلام الله علیها»

- داستان تولد..... ۴۲
- بانوی بهشتی..... ۴۳
- همدم مادر..... ۴۳
- مادر! اندهگین مباش!..... ۴۴
- ولادت پر شکوه فاطمه علیها السلام..... ۴۴
- محبوبترین‌ها..... ۴۶
- اهل کساء از زبان عایشه..... ۴۶
- پیوند آسمانی..... ۴۷
- خطبه عقد..... ۴۸
- دیدار با زهر علیها السلام..... ۵۰
- داستان تسبیحات اربعه..... ۵۲
- همکاری در امور خانه..... ۵۴
- شکرگزاری فاطمه علیها السلام..... ۵۴
- کمک بلال به فاطمه علیها السلام..... ۵۵
- ساده‌زیستی حضرت فاطمه علیها السلام..... ۵۵
- خوشرفتاری حضرت زهر علیها السلام..... ۵۵
- اینگونه باشیم..... ۵۶
- همدوش پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۵۷
- اول همسایه سپس خانه..... ۵۷
- دعای پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۵۸
- زهد و ایثار فاطمه علیها السلام..... ۵۸
- گردن بند بابرکت..... ۵۸





قطره‌ای از دریای کرامات حضرت ۶۲
 تا آخرین لحظات در کنار پدر ۶۴
 خبرهای پیامبر ﷺ به حضرت فاطمه علیها السلام ۶۴
 با خبر بودن از لحظه شهادت ۶۷
 دو کلمه حرف حساب! ۶۸
 داستان فدک ۷۲
 یک کلام حق! ۷۴
 بیان حق امامت و ظلم بر اهل بیت علیهم السلام ۷۵
 عشق به پدر ۷۷
 به یاد پدر ۷۷
 آخرین لبخند ۷۷
 توجه به حجاب و پوشش ۷۸
 تشییع و خاکسپاری حضرت زهرا علیها السلام ۷۸

فصل سوم: «در حدیث دیگران» / ۸۳
«حضرت زهرا سلام الله علیها در کلام بزرگان»

حضرت زهرا علیها السلام در اندیشه شهید مطهری رحمه الله ۱۰۰
 تکریم فاطمه علیها السلام در قرآن ۱۰۰
 مقام حضرت زهرا علیها السلام ۱۰۰
 زهرا علیها السلام مصداق آیه تطهیر ۱۰۰
 مقام کشف و شهود فاطمه ۳ ۱۰۲
 زهرا عالی‌ترین مدل انسانیت ۱۰۲
 حقیقت کوثر ۱۰۳
 تربیت شدگان مکتب فاطمه علیها السلام ۱۰۴
 ویژگی‌های خطبه حضرت زهرا علیها السلام ۱۰۵
 وارستگی حضرت زهرا علیها السلام ۱۰۶
 زهرا ی مرضیه افضل بانوان عالم ۱۰۷
 عمل فاطمه علیها السلام ۱۰۸
 نوع عشق پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام ۱۰۸
 پرتویی از کلام نور ۱۱۰
 سؤالات مسابقه فرهنگی ۱۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف

پس از حمد و ستایش الهی و سلام و درود بر روان پاک انبیاء، اولیاء، شهدا و مؤمنین و مؤمنات؛ سخن از شخصیتی همچون فاطمه زهرا علیها السلام که کوثر قرآن و دردانه رسالت، اسوه و زعیم همه خوبان عالم و جلوه انسان کامل و افتخار خاندان وحی و... است جولانگه عقول ناقص بشری نیست؛ باید خداوند جل و اعلی از آن وجود نازنین و مقدس بگوید و انبیاء و اولیاء نیز مفسر و مبین آن جلوات ملکوتی باشند. شاید بتوان گفت یکی از مظاهر رحمانیت خداوند آن است که چنین جلوه جمال و جلال و وجود ملکوتی و عرشی را چندی میهمان فرش نشینان نمود تا هم پاسخ «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» فرشتگان رنگ عین‌الیقین بگیرد و هم انسان‌های سرگردان در وادی ضلالت اسوه و الگوی نیکو برای زندگی دنیوی و سعادت اخروی را بیابند. شخصیتی جامع‌الاطراف که راه و رسم عبودیت و زندگی صحیح را برای همیشه به بشریت نشان داد. آن مخدّره در عین حالی که مظهر تعبد و تسلیم در مقابل تکلیف و رضایت الهی است، مظهر مجاهدت و دفاع از نبوت و دستاوردهای آن و ولایت و مظلومیت آن نیز هست. بزرگواری که نوع شهادت، تغسیل، تدفین محل دفن او نیز به عنوان نشانه‌ای بر انحراف خط نبوت توسط دشمنان و سفاکان و دنیاطلبان برای همیشه باقی ماند تا کسی مسئله غصب خلافت را آن‌گونه که نفس و منافع دنیوی و... بخواهد نتواند تفسیر و تأویل کند. سلام و درود بی پایان بر این بانوی بزرگوار...

خدمتگزاران شما در انتشارات جوانان موفق در راستای تکلیف معنوی خویش با سیزدهمین سری از مجموعه کتاب‌های کوتاه و گویا توفیق رفیق راهش شد و این و جیزه را در حد توان و وسع خویش تقدیم شما عزیزان نمود. باشد که شما عزیزان از دعای خیر و نظرات و پیشنهادات ارزشمند خویش یاری‌اشان کنید. از تمامی عزیزان که در به ثمر رسیدن این اثر نقش داشتند - خصوصاً همسر متدین و مهربانم - صمیمانه تقدیر و تشکر می‌کنم. امید است شفیعه محشر حضرت صدیقه طاهره دستگیری امان کند...

قم المقدسه؛ جوار بارگاه ملکوتی حضرت معصومه علیها السلام
 آستانه ورود تاریخی حضرت معصومه علیها السلام به شهر مقدس قم ۹۲/۱/۷
 کمترین؛ محمد رحمتی شهرضا





فصل اول:

دیدار در ملکوت

«مصابیحی خواندنی با حضرت زهرا سلام الله علیها»

● با سلام و عرض ادب و احترام و ارادت لطفاً خودتان را معرفی بفرمایید.

اینجانب فاطمه زهرا دخترِ نبیِّ مکرم حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه دختر خویلد، رضوان الله علیها هستم. روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت دیده به جهان گشودم.^۱

هشت سال در مکه و ده سال در مدینه اقامت گزیدم و هفتاد و پنج روز پس از رحلت پدر بزرگوام زندگی کردم و روز سه شنبه سوم جمادی الآخر سال یازدهم هجری دنیا را وداع گفتم.^۲

● شما به نام‌های بسیاری معروف هستید، چند نمونه را بیان فرمایید.

ابتدا این نکته را متذکر شوم که نامگذاری من بوسیله حکیم علی الاطلاق یعنی خدای عالم انجام گرفته است.

«فاطمه» از ماده «فطم» (بر وزن حتم) به معنای بازگرفتن کودک از شیر مادر است، و به هرگونه بریدن و جدایی اطلاق می‌شود. پدرم فرمود نامت فاطمه است زیرا خداوند تو و دوستانت را از آتش دوزخ باز داشته است.^۳

صدیقه یعنی کسی که زیاد تصدیق می‌کند و من پدر بزرگوام را تصدیق نموده و در گفتارم با صداقت و راستگو و در رفتار و وفایم بسیار صادقانه عمل می‌کردم.^۴

۱. تذکره الخواص: ۳۰۶؛ در السمطين: ۱۷۵؛ ذخائر العقبی: ۶۲؛ مقاتل الطالبیین: ۳۰؛ منابع شیعه: مناقب ابن شهر آشوب: ۳؛ ۳۵۷؛ الکافی: ۱؛ ۴۵۸؛ بحار الانوار: ۴۳؛ ۹-۶. ۲. دلائل الامامة: ۱۰. ۳. إِنَّمَا سَمَّاهَا فَاطِمَةً لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ مُجِئِهَا عَنِ النَّارِ. تاریخ بغداد ۲: ۳۳۱. ۴. به راستی که صدیقه کبری برازنده وی بود و به گفته نواده اش امام صادق علیه السلام روزگاران بر محور شناخت شخصیت فاطمه در گردش بوده است. مناقب: ۳؛ ۲۳۳. بحار الانوار: ۴۳؛ ۱۰۵.

نام دیگرم به اعتبار خیر و برکات فراوانی که از ناحیه من پدید آمد مبارکه بود و قرآن کریم بدین جهت که نسلِ نبیِّ اکرم صلی الله علیه و آله تنها از ناحیه وجود من استمرار یافته، از من به کوثر یاد کرده است. مادرِ ائمه اطهار و مادرِ دودمان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می‌آمدم. دودمانِ فراوان، همان خیر و برکاتِ فراوان و یا مهم‌ترین مصادیق برکات فراوانی است که خداوند به پدرم رسول گرامی اش عطا نموده و در سوره کوثر بدان تصریح کرده است.

● چرا به شما ام‌اینها می‌گفتند؟

پدرم رسولِ اکرم صلی الله علیه و آله به جهتِ ارج و احترام به من «ام‌اینها»؛ مادرِ پدر کُنیه داد، زیرا هیچ کس به اندازه من موردِ محبتِ رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار نگرفت و از جایگاه برجسته‌ای مانند من نزد پیامبر برخوردار نبود. پدرم به سانِ فرزندی به مادر خود، با من رفتار می‌کرد، همان گونه که من نیز همانند مادری نسبت به فرزندِ خویش با پدر بزرگوام همگرایی داشتم. همواره پدر را در آغوش می‌گرفتم و زخم‌های بدنِ مبارکش را مرهم می‌نهادم و از درد و رنجِ پدر می‌کاستم.

به من «ام‌الائمة» نیز می‌گفتند زیرا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود که ائمه علیهم السلام از فرزندانِ من بوده و حضرت مهدی علیه السلام از نسلِ من به وجود خواهد آمد.^۱

● چند فرزند دارید؟

از همسر امیرمؤمنان علی علیه السلام صاحب دو فرزندِ پسر، سالار جوانان بهشت امام حسن و امام حسین علیهم السلام و دخترانی فداکار و شکیبا به نام زینب و ام کلثوم شدم و پس از وفاتِ پدر بزرگوام رسول خدا صلی الله علیه و آله پنجمین فرزندِ خود «محسن» را قبل از تولد، در ماجرای غم‌انگیز هجوم به خانها، خانه وحی از دست دادم و این فرزند، نخستین قربانی من بود که پس از رحلت پدرم در راه حفظ و حراستِ رسالتِ پدر بزرگوام از کثری و انحراف، تقدیم خدا نمودم.

۱. منابع المودة: ۲؛ ۸۳؛ منتخب الاثر: ۱۹۲؛ کنز العمال: ۱۲؛ ۱۰۵.

● لطفاً کمی از پدر و مادرِ بزرگوار تان برای خوانندگان ما بفرمایید.

کسی برجسته‌تر از پدر و مادرِ مهربان و پر عظوفتِ من در تاریخِ بشر سراغ ندارد. پدرِ بزرگوارم بارِ مسئولیتِ سنگینِ نبوتِ را بر عهده داشت و در آن راه دشواری‌هایی را متحمل گردید که کوه‌ها قادر بر تحمل آن نبودند. قریش و فرزندانِشان دائم در کمین او بودند تا مانع انجام کارهایش شوند. مادرم آن چه داشت خالصانه در طبقِ اخلاص نهاد و به همسرِ والا مقام و خدای خویش تقدیم نمود و پروردگارش در برابر، به او هدایت و نور و روشنایی ارزانی داشت.

● کودکی شما به چه وضعی گذشت؟

من در خردسالی سعی و تلاشم بر این بود که در کاستنِ رنج و ناراحتی پدرم، با مادر خود خدیجه دمساز و سهیم باشم. چرا که من از کودکی شاهدِ رنج و گرفتاری‌های تبلیغِ رسالتِ الهیِ پدرم بودم و قبل از بلوغ در دو سالگی همراه با پدر و مادر و سایر بنی هاشم در شعب ابوطالب، در محاصره قرار گرفتیم. در خردسالی گاهی با مشاهدهٔ اذیت و آزاری که پدر ارجمندم می‌دید از فرطِ ناراحتی به خود می‌پیچیدم و رنجِ جور و ستمی را که مسلمانانِ صدر اسلام متحمل می‌شدند، فرو می‌خوردم.

● فرمودید شعبِ ابی‌طالب! از آن دوران برایمان بفرمایید.

آن‌گاه که قریش دریافت یارانِ پدرم رسول خدا ﷺ در برابر آن‌ها از خود پایداری نشان داده و آزار و اذیت آنان را تحمل می‌کنند و از سویی بر عظمتِ دین اسلام افزوده شده و میان قبایل گسترش می‌یابد و خود را قادر بر جلوگیری از انتشار آن نمی‌دانند، میان خود به طراحی نقشه قتلِ پدرم رسول خدا ﷺ پرداختند. ابوطالب علیه‌السلام عموی پدرم به مجرد احساس این ماجرا به شعبِ خود رفت و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را گرد آورد و از آنان خواست از پدرم رسول خدا ﷺ حمایت و پشتیبانی کنند و حضرت حمزه عموی پدرم، صبح روز بعد حفاظت از جان مقدس پدرم را بر عهده گرفت.

قریش، ما را در تنگنای محاصرهٔ اقتصادی شدیدی قرار دادند. و با امضای پیمان نامه‌ای میان خود تصمیم گرفتند هیچ‌گونه داد و ستدی با ما انجام ندهند. مسلمانان دو یا سه سال در این وضعیت بسر بردند به گونه‌ای که توان خود را از دست دادند و مواد خوراکی به طور پنهانی بدان‌ها می‌رسید، گاهی از شدت گرسنگی، صدای ناله و فریاد کودکان بلند می‌شد.

در چنین شرایط و اوضاعی بسیار دشوار، من بخشی از ایام شیر خوارگیِ خویش را در شعب ابوطالب سپری کردم و آن‌گاه که از شیر گرفته شدم، رفته رفته بر شن‌های داغِ شعب به راه افتادم، و سخن گفتن آموختم و با این که صدای نالهٔ گرسنگان و فریاد کودکانِ محروم را می‌شنیدم، در آن دوران تنگدستی و محرومیت اندک اندک، غذا خوردن آغاز کردم. در آرامش شب هرگاه از خواب بیدار می‌شدم، نگهبانان را می‌دیدم که از بیمِ سوء قصدِ دشمنان به جان پدر بزرگوارم با دقت و مراقبت در تاریکیِ شب اطراف جایگاه پدرم رسول خدا ﷺ در گشت و گذارند. من نزدیک به سه سال در این زندان بسر بردم و تا پنج سالگی هیچ‌گونه ارتباطی به جهان خارج از شعب نداشتم.^۱

● چه زمان مادرِ بزرگوار تان از دنیا رفت؟

وقتی پس از سه سال قحطی و گرسنگی حاصل از محاصره تمام شد در شش سالگی مادرِ مهربان و عموی پدر بزرگوارم ابوطالب را از دست دادم. از آن به بعد بود که پدرم را تنها تر از همیشه دیدم و سعی کردم در تحمل سختی‌ها و در رویارویی با مشکلات و دشواری‌های آن بزرگوار همدم و تسلی دل و مونس تنهایی‌اش باشم. معمولاً تا آن‌جا که می‌توانستم در آزار و اذیتی که از سرکشان و اراذل و اوباش به پدرم می‌رسید، یار و یاورش بودم.

۱. کامل، ابن اثیر ۲: ۷۶.

● فرمودید در مکه به دنیا آمدید. چه شد که به مدینه مهاجرت نمودید؟

در هشت سالگی بود که به همراه پسر عموم و فواطم دیگر^۱ از مکه به مدینه هجرت نمودیم و تا زمان ازدواج با امام علی بن ابی طالب علیه السلام، در کنار پدرم زندگی می‌کردم.

● بعد از مادر بزرگوارتان سرپرستی شما بر عهده چه کسی بود؟

پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از استقرار در مدینه با «سوده» ازدواج کرد. وی نخستین زنی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از رحلت مادرم حضرت خدیجه علیها السلام، او را به ازدواج خویش درآورد و پس از او با «أم سلمه»، دخت ابوأمیه^۲ ازدواج نمود و سرپرستی امور من را به این بانوی گرامی سپرد.^۳

● ظاهراً خواستگاران زیادی برای ازدواج داشته‌اید، برایمان از آن بگویید.

با فرا رسیدن سال دوم هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نشانه‌های استقرار و آرامش مسلمانان در مدینه نمودار گشت، آن دسته از بزرگان قریش که از فضیلت و سابقه در اسلام و جاه و مقام و دارایی برخوردار بودند، مرا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند. ولی پدرم به گونه‌ای مناسب دست رد به سینه آن‌ها نهاد و به هر یک از آنان که نزدش می‌آمدند می‌فرمود: «در ارتباط با ازدواج زهرا منتظر فرمان خدا هستم.» و به گونه‌ای از آنان رویگردان می‌شد که تصور می‌کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان خشمگین شده است. در واقع پدرم مرا برای علی ذخیره کرده بود و علاقه داشت وی از من خواستگاری کند.^۳

ابوبکر از من خواستگاری کرد، پدرم در پاسخ او فرمود: «فاطمه از سن لازم برخوردار نیست و من در ارتباط با ازدواج او در انتظار مقدرات الهی هستم.»

۱. مقصود فاطمه بنت أسد مادر بزرگوار امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام، فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب و فاطمه دخت حمزه بن عبدالمطلب است. البته برکه، أم ایمن دایه و خدمتگزار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پسرش ایمن غلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در پی آنان راه افتادند.

۲. أم سلمه می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرا به ازدواج خویش درآورد و امور مربوط به فاطمه زهرا علیها السلام را به من سپرد و من به تربیت و راهنمایی آن مخدّره پرداختم، ولی به خدا سوگند! ادب زهرا از من بیشتر و به تمام کارها از من آشناتر بود. دلایل الامامه: ۱۲. ۳. کشف الغمّه: ۱، ۳۵۳.

عمر در مسیر راه به او برمی‌خورد. ابوبکر ماجرا را با وی در میان می‌گذارد و عمر در پاسخ وی می‌گوید: پیامبر دست رد بر سینهات نهاده است. آن گاه عمر، خودش به خواستگاری من می‌آید که پدرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواسته او را نمی‌پذیرد.^۱

● چه شد که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام ازدواج کردید؟

پسر عموم امیرالمؤمنین علیه السلام در اندیشه خواستگاری من بوده ولی بر سر دو راهی فقر و محرومیت و تنگدستی - که خود و جامعه اسلامی با آن دست به‌گریبان شده بود - و واقعیت موجود که بیست و یک سال از عمر شریف وی سپری می‌شد،^۲ قرار داشته است. ولی بالاخره پس از مدتی زمان آن می‌رسد که با من که جز ایشان همتایی نداشتم و کسی نیز جز من هم لایق همسری ایشان نبود، ازدواج نماید.

روزی پسر عموم امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مجرد این که دست از کار می‌کشد، شتر آبکش خود را باز کرده و آن را به سوی خانه می‌آورد و در آن جا می‌بندد. سپس به سمت منزل پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن روز در خانه أم سلمه شرف حضور داشت، رهسپار می‌شود. در اثنا بی که امام علی علیه السلام در مسیر راه بود فرشته‌ای از آسمان، فرمان الهی را بر پدرم پیامبر نازل کرد که نور را به تزویج نور، یعنی فاطمه را به ازدواج علی علیه السلام درآورد.^۳

علی علیه السلام در خانه را به صدا درآورد، أم سلمه گفت: کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به أم سلمه فرمود: «أم سلمه! به پا خیز و در راه روی او بگشا و به وی اجازه ورود بده، این شخص مردی است که خدا و رسول، او را دوست دارند و او نیز دوستدار خدا و رسول است.» أم سلمه عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! کسی را که با این اوصاف یاد می‌کنی و هنوز ندیده‌ای که او کیست؟ پدرم فرمود: «أم سلمه! لحظه‌ای درنگ نما، این مرد شخصی ناآگاه و سبکسر

۱. تذکره الخواص: ۳۰۶. ۲. ذخائر العقبی: ۳۶.

۳. معانی الاخبار: ۱۰۳؛ الخصال: ۶۴۰؛ امالی للصدوق: ۴۷۴؛ بحار الانوار: ۴۳، ۱۱۱.

نیست، او برادر و پسر عمو و محبوب‌ترین مردم پیش من است.»
 أمّ سلمه می‌گوید: به گونه‌ای شتابان به پا خاستم که نزدیک بود پام روی چادرم قرار گیرد و بلغزم. در را گشودم دیدم علی بن ابی طالب ع است و بر رسول خدا ص وارد شد و عرضه داشت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ درود و رحمت و برکات خدا بر تو ای رسول خدا!»

پیامبر اکرم ص در پاسخ فرمود: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِيَّاهُ؛ درود بر تو ابو الحسن، بنشین!»

علی ع در مقابل رسول خدا ص نشست و سر به زیر افکنده و به زمین می‌نگریست، گویی برای کاری آمده بود ولی از بیان آن شرم داشت، به همین دلیل سر خود را به زیر افکنده بود. پدرم رسول اکرم ص از آن چه در دل علی می‌گذشت آگاه بود از این رو، به او فرمود: «ای ابو الحسن! به نظرم برای کاری بدین جا آمده‌ای، خواسته‌ات را بیان کن و آن چه را در دل داری ابراز نما، هر گونه خواسته‌ای داشته باشی نزد من برآورده خواهد شد.»

علی ع عرضه داشت: «پدر و مادرم فدایت! شما مرا در کودکی از عمویت ابوطالب (پدرم) و فاطمه بنت‌أسد (مادرم) بازگرفتی و غذای خود را به من خوردی و آن گونه که خود می‌خواستی مرا در دامانت تربیت نمودی، شما از حیث نیکی و احسان و محبت در حق من، از پدر و مادرم ابوطالب و فاطمه بنت‌أسد، نزد من والاتری، خدای متعال مرا توسط شما و به دست مبارک شما به هدایت رهنمون گشت. به خدا سوگند! شما گنجینه و ذخیره من در دنیا و آخرت هستی، ای رسول خدا! دوست داشتم در کنار حمایت و پشتیبانی‌ام از شما، خانه و همسری داشته باشم که در کنارش آرامش یابم و اکنون با میل و رغبت به خواستگاری دخترت فاطمه آمده‌ام، آیا دوست داری او را به ازدواج من درآوری؟»

چهره پدرم رسول خدا ص از شادی و سرور شکفت و نزد من آمده فرمود: «علی به خواستگاریت آمده و تو او را به خوبی می‌شناسی، نظرت

چيست؟» من سکوت کردم چرا که شرم و حیا مانع می‌شد سخنی بر زبان بیاورم. پدرم پیامبر اکرم ص که از سکوت‌م جوابم را دریافته بود، فرمود: «اللَّهُ اكْبَرُ! سکوت فاطمه، یعنی رضایت او.» و چهره مبارک رسول خدا ص از خوشحالی شکفت و از نزد من بیرون رفت.^۱

● جالب است بدانیم مهریه و جهیزیه شما چقدر بوده است؟

همسرم پس از فروش زره خویش به عثمان به مبلغ چهار صد درهم سیاه هَجْرِي، هزینة مهریه را به خانه آورد و پدرم رسول خدا ص آن را دریافت کرد و به برخی از اصحاب و همسران خود سپرد تا اثاثیه منزل جدید را خریداری نمایند، صورت جهیزیه من عبارت بود از:

۱. پیراهن، یک قواره به هفت درهم
۲. مقنعه، یک عدد، به چهار درهم
۳. قطیفه مشکی خیبری، یک عدد
۴. تختِ خواب چوبی که دور آن بالیف خرما پیچیده شده بود.
۵. دو عدد تشک کتان مصری که یکی با پشم گوسفند و دیگری بالیف خرما پر شده بود.
۶. چهار عدد بالش از پوست دباغی شده طائف که با إِذْخِرْ^۲ پر شده بود.
۷. پرده پشمی، یک عدد
۸. حصیر بافتِ هَجْرِي، یک عدد
۹. دستاس، یک عدد
۱۰. دلو چرمی، یک عدد
۱۱. تشت مسی، یک عدد
۱۲. قده بزرگی ویژه دوشیدن شیر
۱۳. تُنْگِ آب خوری، یک عدد
۱۴. آفتابه‌ای قیراندود

۱. ذخائر العقبی: ۳۹؛ بحار الانوار ۴۳: ۹۳. ۲. نوعی گیاه معطر.

۱۵. سبوی گلی سبز رنگ، یک عدد
 ۱۶. کوزه سفالی، دو عدد
 ۱۷. سفره چرمی، یک عدد
 ۱۸. چادر قطرانی، یک عدد
 ۱۹. مشک آب، یک عدد

کسانی که این اثاثیه را خریداری کردند برایم اظهار داشتند که همه این اشیاء را خدمت پدرم رسول خدا ﷺ آورده و مقابل حضرت نهادیم. وقتی رسول اکرم ﷺ بدان‌ها نگریست به گریه افتاد و اشک‌های مبارکش جاری شد و سپس سرش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: خدایا! این زندگی را بر خانواده‌ای که بیشتر ظروف آن‌ها سفالین است، خجسته گردان.»^۱

سپس همسر علی علیه السلام خانه‌اش را مرتب ساخت و کفِ اطاق و منزل را با ماسه‌های نرم پوشاند و چوبی را میان دو دیوار نصب کرد تا لباس‌هایمان را بر آن بیاویزیم، و زمین اطاق را با پوستِ دباغی شده گوسفند فرش کرد و بالش‌هایی از لیف خرما در آن قرار داد.

وقتی به خانه علی علیه السلام رفتم، در منزل آن حضرت جز ماسه‌هایی که به زمین گسترده شده بود و چند بالش و کوزه‌ای گلی و آب خوری سفالین، چیز دیگری وجود نداشت.^۲

● پدرتان با فقر همسران چه برخوردی کرد؟

در همان جلسه خواستگاری پدرم به چهره علی لبخندی زد و فرمود: «آیا مالی در اختیار داری تا با آن فاطمه را به ازدواجت درآورم؟»

علی علیه السلام عرضه داشت: «پدر و مادرم فدایت! به خدا سوگند! آن چه دارم بر شما پوشیده نیست، غیر از شمشیر و زره و شتری آبکش چیزی در اختیار ندارم.»

۱. مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۵۳؛ کشف الغمّة ۱: ۳۵۹.

۲. فاطمة الزهراء علیها السلام بهجة قلب المصطفى: ۴۷۷ به نقل از مناقب، احمد ابن حنبل به نقل از ابویزید مدینی.

پدرم رسول خدا ﷺ فرمود: «علی جان! تو از شمشیرت بی نیاز نیستی و به وسیله آن در راه خدا مبارزه می‌کنی و با دشمنانش می‌جنگی و به وسیله شتر آبکش خود به خانواده و نخلستان خود آب می‌رسانی و در سفر بار و بُنهات را بر آن می‌نهی. بنابراین، من با همان زره حاضرم دخترم را به ازدواجت درآورم.»^۱

● محل سکونت شما کجا بود؟

پس از عقد ازدواج، پدرم رسول خدا ﷺ به همسرم فرمود: «علی جان! در جستجوی خانه‌ای برای خود باش!» همسرم به جستجو پرداخت و با اندکی تأخیر از گفته پدرم خانه‌ای تدارک دید و مراسم ازدواج را در آن برگزار کرد.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود: «فاطمه جان! می‌خواهم شما را به منزل خودم انتقال دهم.» من به پدرم رسول خدا ﷺ عرضه داشتم: «پدر جان! با حارثه بن نعمان گفت و گو فرما تا یکی از خانه‌های خود را در اختیار ما قرار دهد.» پدرم در جواب فرمود: «حارثه آن قدر ما را در منزل خود جای داده که از او شرم دارم.» این خبر به حارثه رسید، خدمت پدرم آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا! به من خبر رسیده که آن جناب قصد دارد فاطمه را به منزل خود منتقل گرداند، خانه‌های من که نزدیک‌ترین خانه‌های بنی نجار به شما هستند، در اختیار شماست، من خود و آن چه دارم از خدا و رسول اوست، ای رسول خدا ﷺ به خدا سوگند! مالی که از من می‌ستانی، از آن چه برایم باقی می‌نهد، دوست داشتنی‌تر است. پدرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «راست گفתי خداوند به تو خیر و برکت عنایت فرماید.» و بدین ترتیب، من به خانه حارثه آمدم.^۲

ناگفته نماند این خانه متصل به مسجد پدرم بود و مانند سایر خانه‌های همسران پدرم به مسجد راه داشت.

۱. بحار الانوار ۴۳: ۱۲۷. ۲. طبقات ابن سعد ۸: ۲۲ چاپ دار الفکر.

● از فضای نورانی و معنوی خانه اتان بر ایمان بگوئید.

پدرم بعد از ازدواج ما را بدون مراقبت رها نکرد و مادر سایه پربرکت وجود و رهنمودها و حمایت و توجهات ایشان زندگی می‌کردیم. اساس و پایه زندگی ما انسانیت بود و ما سعادت و خوشبختی زناشویی را بر اخلاق پسندیده و ارزش‌های اسلامی استوار می‌دانستیم و مال و دارایی و کاخ و زیب و زیور و اسباب و اثاثیه گرانبها و تجملات، برایمان مسئله نبود.

مادر کنار هم بسیار خوشبخت و شادمان زندگی کردیم و همواره ساده زیستی و بی تکلفی همراهمان بود. صبر و شکیبایی و گذشت در زندگی ما حرف اول را می‌زد. گناه و آلودگی جای خود را به فضایل اخلاقی و کمالات انسانی داده بود.

خانه ما برترین نمونه صفا و صمیمیت و اخلاص و مهر و محبت بود و ما در زندگی، با مهر و عطف در اداره امور خانه و انجام کارهای آن با یکدیگر همکاری داشتیم. زمانی که رسول خدا ﷺ مرا از انجام کارهای مربوط به مردان معاف داشت، خدا می‌داند چه اندازه خوشحال شدم.^۱

● در مورد سوره مبارکه کوثر نظر تان چیست؟

وقتی برادر تنی ام عبد الله از دنیا می‌رود و فرزند پسری برای پدرم باقی نمی‌ماند عاص بن وائل همواره به سران قریش می‌گوید: محمد، دارای فرزند پسری که پس از او جایگزین وی گردد، نیست؛ به همین دلیل، اگر از دنیا برود، نسل وی قطع شده و از وجود او رهایی می‌یابد. با به دنیا آمدن من سوره مبارکه کوثر نازل می‌شود که خداوند به پدرم بشارت می‌دهد که به او خیر کثیر عطا شده و دشمنان پدرم ابتر و بلاعقب خواهند بود.

۱. بحار الانوار ۴۳: ۸۱. زهرای مرضیه علیها السلام تربیت یافته مکتب وحی بود و به خوبی می‌دانست خانه و دژ استوار زن در اسلام از موقعیت فوق العاده مهمی برخوردار است و اگر از انجام امور آن شانه تهی کند و به عرصه‌های دیگر بپردازد، در انجام وظائف خود در مورد تربیت فرزندان به نحوی بایسته، عاجز و درمانده خواهد شد. از این رو، با تقسیم کاری که رسول خدا ﷺ انجام داد، چهره زهرا از شادی شکفت و دلشاد و مسرور گشت.

ناگفته نماند هر چند کوثر به معنای خیر بسیار بوده و به ظاهر تمامی نعمت‌هایی را که خداوند به پدرم عنایت کرده را شامل می‌شود، اما شأن نزول این سوره و آیه پایانی سوره مبارکه کوثر به روشنی اشاره دارد که خیر زیاد شده، به فزونی و دوام نسل ارتباط دارد و جهانیان به خوبی آگاهند که نسل پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله از ناحیه من استمرار داشته و برخی از احادیث رسیده از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این معنا را صریحاً یاد آور شده است. معنای آیه این است که خداوند به پیامبر نسلی عطا می‌کند که با گذشت زمان باقی خواهند ماند.

آیه مباهله^۱ دلالت دارد که دو فرزندم امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می‌آیند و روایات فراوانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده، دلالت دارد که خداوند نسل هر پیامبری را در صلب آن پیامبر، ولی نسل خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله را در صلب همسر علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده است.^۲ روایات صحیحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که حضرت به فرزندم حسن بن علی علیهما السلام فرمود: «فرزندم حسن، شخصیت بزرگواری است که خداوند به واسطه او میان دو جمعیت انبوه مخالف، صلح و آرامش برقرار می‌سازد».^۳

با این که ملاحظه می‌کنید چه تعدادی از اهل بیت پیامبر به شهادت رسیده‌اند اما جهان پُر از وجود فرزندان من است و از بنی امیه کسی باقی نمانده است. و میان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه بزرگان و اندیشمندانی مانند امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا علیهم السلام و نفس زکیه و امثال آنان وجود دارند.^۴

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۶۱.

۲. تاریخ بغداد ۱: ۳۱۶؛ ریاض النضره ۲: ۱۶۸؛ کنز العمال ۱۱، حدیث ۳۲۸۹۲.

۳. إن ابني هذا سيد ولعل الله يصلح به بين فئتين عظيمتين. صحیح بخاری، کتاب صلح؛ صحیح ترمذی ۵، حدیث ۳۷۷۳ چاپ دار احیاء التراث، مسند احمد ۵: ۴۴؛ تاریخ بغداد ۳: ۲۱۵؛ کنز العمال ۱۲ و ۱۳، احادیث ۳۴۳۰۴ و ۳۴۳۰۱ و ۳۷۶۵۴. ۴. تفسیر کبیر ۳۲: ۱۲۴.

● داستانِ مباحله چه بود؟

روزی گروهی از نصاریِ نجران، خدمتِ پدرم رسیدند و چون قانع نشدند، این آیه نازل شد:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ
اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛^۱ هر کس که بعد از ورود علم (آیات) بر تو، جدال
می‌کند به آنها بگو: ببینید تا ما فرزندان خودمان را و شما هم فرزندان
خودتان را، و ما زنان خودمان را و شما هم زنان خودتان را، و ما نفوس
خودمان را و شما نفوس خودتان را (برای مباحله و نفرین) دعوت کنیم و
از خدا تقاضا کنیم که دروغگویان را مورد طرد و لعن خود قرار دهد.

پدرم رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز بر طبق دستور خداوند متعال نصاریِ نجران را
به مباحله دعوت نمود. آن‌ها نیز پذیرفتند لیکن پیشنهاد کردند که تا روز بعد
تأخیر بیفتد. جماعتِ نصاریِ موضوع مباحله را با خودشان به مشورت
گذاشتند. ابو حارثه اسقف بزرگ آن‌ها گفت: باید منتظر فردا باشیم تا محمد با
چه کسانی به مباحله می‌آید. اگر با خانواده و فرزندان آمد. معلوم می‌شود به
گفته خود یقین دارد که عزیزترین افراد را در معرض خطر قرار می‌دهد، در
این صورت صلاح نیست که وارد مباحله شویم. و اگر با چند نفر از اصحابش
به مباحله آمد معلوم می‌شود در گفتارش شک دارد، در این صورت با او مباحله
خواهیم نمود.

روز بعد نصاریِ نجران به میعادگاه آمدند، مسلمین نیز اجتماع کرده
بودند. در این هنگام پیامبر را دیدند که به اتفاق یک جوان و یک زن و دو
کودک به سوی میعادگاه می‌آید. اسقف بزرگ از مسلمانان پرسید اینها چه
کسانی هستند؟

گفته شد: آن جوان علی ابن ابی طالب پسر عم و داماد محمد است. آن زن

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۶۱.

فاطمه دختر پیامبر و عزیزترین افراد می‌باشد و آن دو کودک حسن و حسین
فرزندان فاطمه و علی هستند.

رسول خدا به اتفاق این چهار نفر وارد شد و برای مباحله دو زانو روی
زمین نشست. ابو حارثه وقتی این منظره را دید به همراهانش گفت: به خدا
سوگند محمد با اطمینان و جرأت کامل همانند پیامبران نشسته و آماده مباحله
است. صورت‌هایی را مشاهده می‌کنم که اگر از خدا بخواهند کوه از جا کنده
می‌شود. می‌ترسم اگر بر ما نفرین کنند همه مسیحیان روی زمین به هلاکت
برسند. مصلحت نیست مباحله کنیم. از مباحله منصرف شدند و خدمت
رسول خدا رسیده تقاضای مصالحه کردند که مورد قبول قرار گرفت.^۱
ناگفته نماند در آن زمان همسرانِ پدرم نیز در خانه‌هایشان حضور داشتند
ولی ایشان هیچ کس حتی عمه خود صفیه و دختر عمویش ام‌هانی و هیچ یک
از زنان خلفای سه‌گانه و دیگر مهاجران و انصار را برای این کار فرانخواند و
غیر از فرزندانم حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام نیز هیچ یک از فرزندان بنی هاشم و فرزندان
صحابه و غیر از همسر علی عَلَيْهِ السَّلَام هیچ یک از نزدیکان و هیچ فردی از ایمان
آوردگان سابق را، نطلبید.

● داستانِ بیماری فرزندانان و نذرِ شما چه بوده است؟

روزی فرزندانم امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام بیمار شدند. پدرم به اتفاق
جمعی از مردم از آن دو بزرگوار عیادت نمود. عیادت کنندگان به همسرم
گفتند: برای بهبودی فرزندان نذری انجام ده! از این رو، من، همسرم و فِضَه
خدمه‌ام، نذر کردیم در صورتِ بهبودیِ حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام سه روز روزه بگیریم.

۱. مجمع البیان ۲: ۴۵۲؛ الکامل فی التاریخ ۲: ۲۹۳؛ روح البیان ۲: ۴۴. ناگفته نماند که مفسران و راویان حدیث
اجماع دارند که در این آیه مراد از کلمه «ابنائنا» حسن و حسین و مراد از «نسائنا» فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام و مراد از
«انفسنا» امام علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد که در واقع نفس او، نفس رسول الله است. تفسیر فخر رازی ۲: ۶۹۹؛ تفسیر
الکشاف، زمخشری ۱: ۹۴. همچنین مسئله مباحله در این کتاب‌ها نیز آمده است: الفصول المهمة: ۱۲۵؛
الجواهر، طنطاوی ۲: ۱۲۰؛ فتح‌القدیر ۱: ۳۱۶؛ روح‌المعانی ۳: ۱۶۷؛ التسهیل لعلوم التنزیل ۱: ۱۰۹؛ صحیح مسلم
کتاب فضائل الصحابه؛ مسند احمد بن حنبل ۱: ۱۸۵؛ صحیح ترمذی ۲: ۱۶۶؛ مصابیح السنه ۲: ۲۰۱؛ سیر اعلام
النبلاء ۳: ۱۹۳ و....

مدتی نگذشت که آن دو بزرگوار شفا یافتند و ما طبق نذری که انجام داده بودیم روزه گرفتیم. موقع افطار خوراکی در خانه نداشتیم، به همین دلیل، همسر علی علیه السلام از شمعون خیبری یهودی سه صاع^۱ جو، قرض گرفت. یک صاع آن را آسیا کردم و پنج قرص نان به تعداد اعضای خانواده تهیه نمودم و آن‌ها را مقابل خود نهادیم تا روزه خویش را افطار کنیم که مستمندی بر در خانه آمد و گفت: سلام و درود بر اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله! من فقیری بینوا و مسلمان و گرسنه‌ام، به من غذایی عطا کنید خداوند در عوض به شما از غذاهای بهشتی نصیب گرداند! ما همگی غذای خود را به وی داده و آن شب با آب افطار کرده و خوابیدیم. فردای آن روز نیز روزه گرفتیم. با فرا رسیدن شب، غذایی برای تناول، نزد خود گذاشتیم که این بار یتیمی از راه رسید و غذا را به او دادیم و بار سوم اسیری بر در خانه امان آمد و ما نیز همان کار قبلی را انجام دادیم.

صبح روز بعد، همسر علی علیه السلام دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت و نزد پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. تا پدرم چشمش به آنان می افتد و می بیند از شدت گرسنگی به خود می لرزند، می فرماید: «برایم بسیار دردناک است که شما را با چنین حالتی می بینم.» سپس به پا خاسته و به اتفاق آنان به خانه من آمدند. من در محراب عبادت خویش بودم و از گرسنگی ضعف داشته و چشمانم به گودی نشسته بود. پدرم از مشاهده این منظره فوق العاده متأثر شد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: محمد! این آیات را دریافت نما، خداوند تو را به وجود این اهل بیت تهنیت گفته است و سوره مبارکه دهر را بر پدرم تلاوت کرد.^۲

۱. ۹ کیلوگرم.
۲. کشاف زمخشری؛ تفسیر ثعلبی؛ أسد الغابه ۵: ۵۳۰؛ تفسیر کبیر فخر رازی. با مطالعه آیات این سوره مبارکه در می یابیم که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از جمله شخصیت‌هایی است که خدای متعال در حقش گواهی داده در جمع نیکان در بهشت از جام آمیخته با عطری دلپذیر، آب می نوشد و در زمره کسانی است که به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شر و عذابش گسترده است، می هراسند، او از کسانی است که غذای خود را با آن که به آن علاقه و نیاز دارند به دیگران خورانده و دیگران را بر خود ترجیح می دهند و این کار را در راه خدا انجام

● داستان نزول آیه تطهیر یا همان حدیث کساء چه بوده است؟

روزی پدرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه - رضوان الله علیها - حضور داشت.

ایشان، من، همسر و فرزندانم امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در کنار خود قرار داد و سپس ردای خویش را بر خود و آنان پوشاند تا ما را از دیگر افراد خانواده و همسران خویش متمایز سازد، در همین حال فرشته وحی آیه تطهیر^۱ را بر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد.^۲

پدرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تشریح اختصاص آیه تطهیر به ما چند نفر، به همین مقدار بسنده نکرد، بلکه دست مبارک خویش را از زیر ردا خارج و به سوی آسمان بالا برد و چند بار عرضه داشت: «خدا یا! این جمع، اهل بیت منند، پلیدی را از آنان دور و آن‌ها را کاملاً پیراسته گردان.» ام سلمه که نظاره گر این منظره بود و سخنان پدرم را می شنید جلو آمد تا زیر ردا وارد شود و عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا من نیز در زمره شما هستم؟ پدرم دست او را گرفت و فرمود: «خیر، تو در زمره نیکبختانی.»^۳

پس از نزول این آیه شریفه پدرم هرگاه برای نماز صبح رهسپار مسجد می شد با عبور از کنار خانه من می فرمود: «ای اهل بیت! هنگام نماز است، خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پیراسته

می دهند و انتظار هیچ گونه پاداشی از آن‌ها ندارند و از جمله افرادی است که در راه رضای حق صبر و بردباری پیشه می کنند... و از آن دسته اند که خداوند آن‌ها را از شر آن روز عبوس و سخت نگاه می دارد و آنان را با سرور و شادی پذیرا می شود و در قبال صبر و شکیبایی آن‌ها، جامه های حریر بهشتی به آنان، پاداش می دهد.

۱. سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۳. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پیراسته سازد.
۲. لازم به ذکر است آیه تطهیر دلیل بر عصمت اهل بیت و مصونیت آن‌ها از گناه و معصیت است، زیرا کلمه رجس در این آیه به معنای گناه آمده است و با کلمه حصر «إنما» آغاز شده و معنایش این است که اراده خداوند تنها به این تعلق گرفته که گناهان را از آنان دور و آن‌ها را از هرگونه آلودگی پیراسته گرداند و معنای حقیقی عصمت همین است و «نبهانی» در تفسیر طبری این معنا را به صراحت بیان کرده است. کلمه الغراء: ۲۰۰.
۳. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۴۷؛ الدر المنثور در تفسیر آیه تطهیر؛ تفسیر طبری ۵: ۲۲؛ صحیح ترمذی: ۵، حدیث ۳۷۸۷، مستند احمد ۶: ۲۹۲ و ۳۰۴؛ أسد الغابه ۴: ۲۹؛ تهذیب التهذیب ۲: ۲۵۸.

گرداند.» و این شیوه را پدرم شش یا هشت ماه ادامه داد.^۱

● آیا دلیلی دارید که دوستی شما پاداش رسالت پیامبر ﷺ است؟

جابر روایت کرده: عربی بیابان نشین حضور پدرم شرفیاب شد و عرضه داشت: ای محمد! اسلام را بر من عرضه نما. پدرم به او فرمود: «گواهی بده که معبودی جز خدای یکتا نیست و شریک ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست.» مرد عرب عرضه داشت: در قبال آن از من درخواستی نداری؟ پدرم به او فرمود: «خیر! از تو درخواستی جز دوستی و محبت در حق نزدیکان ندارم.» عرض کرد: نزدیکان خودم یا نزدیکان شما؟
پدرم فرمود: «نزدیکان من!»

مرد گفت: دستتان را بدهید تا بر انجام این کار با شما پیمان ببندم، آن کس که محبت تو و نزدیکانت را در دل نداشته باشد مورد لعنت خدا قرار گیرد، و پدرم رسول خدا ﷺ آمین گفت.^۲

زمانی هم که آیه شریفه ﴿... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾^۳ نازل گشت، به پدرم رسول خدا ﷺ عرض شد: آن دسته از نزدیکان شما که دوستی و محبتشان بر ما واجب است، کیانند؟ فرمود: «علی و فاطمه و پسرانشان.»^۴

۱. کلمة الغراء فی تفضیل الزواء: ۱۹۲. سید شرف الدین گفته است احمد بن حنبل آن را درج ۳ ص ۲۵۹ مسند خود روایت کرده و حاکم نیز آن را نقل کرده و ترمذی آن را حدیثی صحیح تلقی کرده و ابن ابی شیبہ و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه و طبرانی و دیگران آن را حدیثی حسن دانسته اند.

۲. حلیة الاولیاء: ۳: ۲۰۱؛ تفسیر طبری ۱۶: ۲۵ و ۱۷؛ الدر المنثور در تفسیر آیه ۳ سوره مبارکه شوری، الصواعق المحرقة: ۲۶۱؛ آمد الغابة: ۵: ۳۶۷. مجاهد، این دوستی و محبت را پیروی و تصدیق رسول خدا ﷺ و ارتباط با خویشاوندان وی؛ و ابن عباس آن را به دوستی نزدیکان پیامبر اکرم ﷺ تفسیر کرده است. رک: فضائل الخمسة من الصحاح الستة: ۱: ۳۰۷. ۳. سوره مبارکه شوری، آیه ۲۳.

۴. به کشف در تفسیر همین آیه، تفسیر فخر رازی، الدر المنثور سیوطی، ذخائر العقبی مراجعه شود، مرحوم علامه امینی در جلد سوم الغدیر ۲۵ منبع برای نزول آیه مودت در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نقل کرده است.

● رابطه شما با پدرتان چگونه بود؟

من احساس مهر و محبت و علاقه و دلسوزی را از پدر بزرگوار خویش دریافته بودم. بیش از همه به پدر عزیز خویش محبت می ورزیدم و نسبت به ایشان دوستی و محبت و مهر و وفایی خالصانه داشتم و وجود مقدس او را بر خویشتن ترجیح می دادم. اداره امور خانه پدرم بر عهده من بود. آن چه را موجب آسایش وی می شد، انجام می دادم و در ایشان آرامش و سکون به وجود می آوردم. در انجام هر کاری که سبب خشنودی پدر می شد، شتاب می کردم، آب بر بدن مطهر ایشان می ریختم تا بدنش را شستشو دهد، برای پدر بزرگوارم غذا آماده می کردم و لباس هایش را می شستم. افزون بر آن، برای حمل مواد غذایی، آب آشامیدنی، سیراب کردن زخمی ها در میدان نبرد، با زنان مسلمان همکاری می کردم. در جنگ احد وقتی دیدم خونریزی بدن نازنین پدر قطع نمی شود، زخم های او را مداوا نمودم و برای جلوگیری از خونریزی، قطعه حصیری را سوزاندم و به خاکستر تبدیل کردم و آن را بر زخم بدن پدر نهادم تا خون بند آمد... در ماجرای حفر خندق قرص نانی خدمت پدر بزرگوارم آوردم و تقدیم ایشان نمودم. پدرم رسول خدا ﷺ به من فرمود: «فاطمه جان! چه برایم آورده ای؟» عرضه داشتم: «قرص نانی است که برای غذای فرزندانم تهیه کرده بودم ولی آرامش نیافتم و آن را خدمت شما آوردم تناول کنی.» پدرم به من فرمود: «دخترم! این قرص نان نخستین خوراکی است که پس از سه روز وارد دهان پدرت می شود.»^۱

● نظری پدرتان درباره شما چه بود؟

پدرم رسول گرامی اسلام ﷺ که طبق فرموده قرآن کریم از سر هوا و هوس سخن نمی گوید^۲ و تحت تأثیر خویشتاوندی نسبی و سببی قرار نمی گیرد و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهشگری پروا ندارد، درباره ام فرمود: «فاطمه پاره تن من است هر کسی او را بیازارد مرا آزرده و کسی که به

۱. اهل البیت: ۱۴۲-۱۴۱. ۲. سوره مبارکه نجم، آیه ۳.

او محبت بورزد، به من محبت روا داشته است.»^۱ و فرموده: «فاطمه قلب و روح من در کالبدم می‌باشد.»^۲ و فرمود: «فاطمه، مهتر و سرور بانوان جهانیان است.»^۳ و فرمود: «مردان زیادی به کمال دست یافتند ولی از بانوان تنها چند تن به کمال رسیدند، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.»^۴ و فرمود: «فاطمه بخشی از پیکر من است، آن چه او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده و آن چه او را مسرور گرداند، مرا مسرور ساخته است، در قیامت پیوند هر خویشاوندی قطع می‌شود جز خویشاوندی نسبی و سببی من.»^۵ و فرمود: «فاطمه، عزیزترین آفریدگان خدا نزد من است.»^۶ و فرمایشات بسیار دیگری.^۷

آنچه که شاید برایتان جالب باشد اشاره به این نکته است که با این اوصاف روزی به من فرمود: «فاطمه جان! برای فردایت، خود عمل کن، چرا که در آن روز من برایت سودی نخواهم داشت.»^۸ که در واقع اشاره به هدف مهم بعثت و اصول تغییر ناپذیر اساسی مکتب اوست.

۱. فاطمة بضعه منی من اذاها فقد اذانی ومن أحبها فقد أحبني. صواعق المحرقة ۲۸۹؛ الامامة و السياسة : ۳۱؛ كنز العمال ۱۲ : ۱۱۱؛ خصائص نسائي : ۳۵؛ صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابة. لازم است بگوئیم علامه امینی رحمته الله در جلد هفتم كتاب الغدير صفحه ۲۳۲، نام شصت تن از علمای اهل تسنن را ذکر کرده اند که این حدیث را در کتاب‌های خویش آورده اند. ۲. فرائد السمطين ۲ : ۶۶؛ فاطمة قلبی و روحی التي بين جنبي. ۳. المستدرک علی الصحيحين ۳ : ۱۷۰؛ حلیة الاولیاء ۲ : ۳۹؛ مشکل الآثار طحاوی ۱ : ۴۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹ : ۱۹۳؛ عوالم ۱۱ : ۱۴۱؛ ۱۴۶. فاطمة سيدة نساء العالمين. ۴. كمل من الرجال كثير ولم يكمل من النساء إلا مريم بنت عمران وأسية بنت مزاحم امرأة فرعون وخديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد. فصول المهمة : ۲۷؛ تفسير الوصول ۲ : ۱۵۹. مشابه این حدیث در کتاب مهم اهل سنت، مستدرک الصحيحين ۲ : ۴۹۷ نقل شده و سپس تصریح می‌کند که اسناد این حدیث صحیح است. حدیث چنین است: «إِنَّ أَفْضَلَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ. وَ أَسِيَّةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ؛ برترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد، و مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم [همسر فرعون]» ۵. إنما فاطمة شجنة مني، يقبضني ما يقبضها ويسطني ما يسطها. (۴۱) وَإِنَّ الْأَنْسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَنْقَطِعُ غَيْرَ نَسَبِي وَ سَبَبِي وَ صِهْرِي... مستدرک حاکم ۳ : ۱۵۴؛ كنز العمال ۱۲ : ۱۱۱، حدیث ۳۴۲۴۰. ۶. فاطمة أعر التبرية على الامالي للطوسي مجلس ۱، حدیث ۳. ۷. پس از آگاهی به عصمت آن حضرت، تفسیر سخنان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایمان دشوار نخواهد بود، بلکه می‌توان این سخنان را گواه و دلیل بر عصمت آن بانوی بزرگوار تلقی کرد زیرا خشم و رضایش، تنها برای خدا بود. ۸. یا فاطمه! عملی لفسک فانی لا أغنی عنک من الله شیئا. فاطمة الزهراء وتر فی غمد مقدمه سید موسی صدر.

● آیا خاطره‌ای هم دارید که برای ما نقل کنید؟

بله! روزی پدرم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که دست مرا در دست داشت از منزل خارج شد و فرمود: «هر کس این دختر را شناخته، به خوبی می‌داند کیست، آن که نمی‌شناسد بداند که وی فاطمه دخت محمد و پاره تنم و قلب و روح من در کالبدم می‌باشد، کسی که در صدد اذیت و آزار او برآید مرا آزار داده و آن کس که مرا آزرده خاطر کند، خدا را آزرده است.»^۱

● از دوران بیماری پدرتان برایمان بگویید.

بیماری پدرم لحظه به لحظه شدت می‌یافت و من با حضور در کنار پدر، غم و اندوهم فزونی می‌یافت. گاهی به چهره رنگ پریده پدر خیره می‌شدم و گاهی اشک‌هایم امانم نمی‌دادند و گاهی برای سلامتی‌اش دعا می‌کردم.

بیماری پدرم چنان فزونی یافت که روزی از شدت درد از هوش رفت، وقتی به هوش آمد دید ابوبکر و عمر و عده‌ای دیگر اطراف او هستند، بدان‌ها فرمود: «مگر به شما فرمان ندادم سپاه‌آسامه را همراهی کنید؟» ولی آنان به بهانه تراشی پرداختند، پدرم که از راز دل آنان و نقشه‌هایی که برای ماندن در مدینه می‌کشیدند تا محور رهبری اسلامی را بر بایند، آگاه و باخبر بود، به آنان فرمود: «برایم دوات و کاغذ بیاورید تا برایتان سفارشی بنگارم که پس از من به دام گمراهی گرفتار نشوید.»

حاضران به نزاع و کشمکش پرداختند و گفتند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هذیان می‌گوید و بنا به نقلی عمر گفت: بیماری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدت یافته [که چنین سخنی بر زبان می‌راند] همان کتاب خدا برای ما کافی است و نیازی به سفارش پیامبر نداریم! بدین ترتیب، جمعیت به اختلاف پرداخته و هیاهو و سر و صدا به نحوی بالا گرفت که پدرم فرمود: «از پیشم بروید، نزد من نزاع و کشمکش جایز نیست.»^۲

۱. الفصول المهمة : ۱۴۴؛ المختصر عن تفسیر التعلیبي : ۱۳۳. ۲. کامل ابن اثیر ۲ : ۳۲۰؛ صحیح بخاری کتاب العلم، باب کتابه العلم.

من همه این رویدادها را بادل‌ی پر از اندوه و چشمی اشکبار شاهد بودم و در انتظار روزهایی با رخدادهایی دشوارتر!

● آیا پدرتان در لحظات آخر سفارشی هم به شما کردند؟

بلی! آن گاه که بیماری پدرم شدت یافت و لحظات وفات آن بزرگوار فرا رسید، همسرم امیر مؤمنان علیه السلام سر مبارک آن حضرت را در آغوش خود نهاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از هوش رفت و من به چهره پدر می‌نگریستم و برایش نوحه سرایی می‌کردم و با چشمانی اشک آلود گفتم:

«آن چهره نورانی که به احترامش از ابر، درخواست باران می‌شود، پناه و نگاهدار یتیمان و بیوه زنان بود.»

پدرم چشمان مبارک خویش را گشود و با صدایی ضعیف به من فرمود:

«بُنِيَّةُ! قُولِي: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾؛ دخترکم! این گونه بگو: محمد نیز یکی از فرستادگان خدا بود و پیش از او نیز پیامبرانی آمده‌اند، آیا اگر او از دنیا برود و یا کشته شود، شما به آیین پیشینیان خود باز می‌گردید، هر کس مرتکب این عمل شود کوچک‌ترین زبانی به خدا نمی‌رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

مدتی طولانی گریستم. پدر به من اشاره کرد تا به وی نزدیک شوم.

نزدیک شدم و رازی را شنیدم که چهره‌ام از شادی شگفت و خیالم راحت شد و حزن و اندوه و نگرانی‌ام از رفتن آن بزرگوار برطرف شد.

پدر بزرگوارم به من خبر داد: «نخستین کسی که از اهل بیتش به او می‌پیوندد منم و بعد از پدرم مدت زیادی زنده نیستم و به او خواهم پیوست، همین جمله سبب برطرف شدن اندوهم گردید.»^۲

در ادامه پدر به من سفارش فرمود: «فاطمه جان! بر من گریه مکن و به

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۴۴. ۲. کامل ابن اثیر ۲: ۳۲۳؛ طبقات ابن سعد ۲: ۳۹؛ مسند احمد ۶: ۲۸۲.

صورت زنی و آن را نخراشی و مویت را پریشان نکنی و ناله و شیون سرنده‌ی، و دل را به آن چه که خدا برایت خواسته تسلی ده! سپس پدرم به گریه افتاد و عرضه داشت: خدایا! تو جانشین من میان اهل بیتم هستی، خدایا! اینان امانت‌های من نزد تو و مؤمنین اند.»

● بعد از پدرتان چه اتفاقاتی افتاد؟

پس از پدر دشوارترین مرحله تاریخ امت اسلامی شروع شد. هنوز ایمان و اعتقاد به اسلام، با همه ابعاد و حدودش در دل بیشتر مردم جایگزین نشده بود و انحراف دولت اسلامی شروع شد که آثار زیانبارش برای همیشه تاریخ برای مسلمانان به جای ماند.

همسر، خاندان و بنی‌هاشم و هواداران ما، سرگرم تجهیز پیکر مبارک پدر بودند که در این بحبوحه عناصری که برای دست یابی به قدرت در پی مطامع و خواسته‌های خود بودند، با نادیده گرفتن اوامر و نواهی الهی که بر زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده بود، از این فرصت استفاده کردند.

در آن گیر و دار، دو نوع حرکت انجام پذیرفت: نخست: عمر بن خطاب در جمع انبوه مسلمانانی که در پی رحلت جانسوز پدرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حزن و اندوه پیرامون خانه ما تجمع کرده بودند، صریحاً اعلان کرد که پیامبر از دنیا نرفته و کسانی را که چنین ادعایی کنند، به مرگ تهدید کرد و تا زمانی که ابو بکر از بیرون مدینه بدان جا رسید، هم چنان بر موضع‌گیری تردیدآمیز خود پا فشاری نشان می‌داد.

دوم: انجمن و گردهمایی انصار در سقیفه بنی ساعده، که به ریاست سعد بن عباده خزرجی تشکیل شده بود. پس از گفتگوها و کشمکش‌هایی بین انصار و افراد حاضر عمر بن خطاب خود را به ابو بکر رساند و گفت: «دست را بده تا با تو بیعت کنم، هیچ کس حق ندارد مقامی را که رسول خدا به تو ارزانی داشته نادیده بگیرد و پس از او ابو عبیده جراح به پا خاست و به ابو بکر گفت: تو برجسته‌ترین فرد مهاجران و یار غار رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین وی

در نماز گزاردن بر مردم هستی، و ابو بکر دست خود را برای هر دو تن گشود و آن دو با وی بیعت کردند، سپس بشیر بن سعد و گروهی از خزر جیان از جا جسته و با ابو بکر بیعت نمودند و پس از آنان اُسَید بن حُضیر و اهالی اوس که همراهش بودند - و او سرکرده آنان بود- بیعت کردند و با سر دادن شعار به سود ابو بکر از سقیفه بنی ساعده بیرون آمدند و در مسیر راه به هر کس می گذشتند دست او را گرفته و به دست ابو بکر می کشیدند و هر کس سر پیچی می کرد، عمر بن خطاب او را با تازیانه مورد ضرب و شتم قرار می داد و با گرد آمدن هواداران خلیفه اطراف آن فرد، وی را مجبور به بیعت می کردند و بدین سان، بیعت با ابو بکر به طور ناگهانی و غافلگیرانه با بیشتر مردم انجام پذیرفت.»^۱

پس از به خلافت رسیدن ابو بکر و پس از گذشت ده روز که کار وی سر و سامان یافت مأموری را به فدک فرستاد تا وکیل مرا از آن بیرون کند.

من شخصی را نزد ابو بکر فرستادم که از ابو بکر بپرسد تو از رسول خدا ﷺ ارث می ببری یا خانواده اش؟ ابو بکر در پاسخ گفت: البته خانواده وی؛ من پیغام دادم: بنابراین، سهمیه ارث رسول خدا ﷺ چه می شود؟ ابو بکر گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: خداوند تا رسولش زنده بود اموالی را در اختیار او قرار داد و پس از رحلت وی آن را برای جانشین پس از او مقرر داشت و اکنون که من پس از او به خلافت رسیده ام آن را به مسلمانان بر خواهم گرداند.

بدین ترتیب، ابو بکر حاضر نشد از آن اموال چیزی به من بازگرداند.^۱

● آن خطبه آتشین و ماندگار را چه وقت ایراد فرمودید؟

وقتی حکومت تصمیم گرفت مرا از فدک محروم سازد و این خبر به گوش من رسید، با رهسپار شدن به مسجد و ایراد خطابه ای مهم در جمع

۱. شرح نهج البلاغه ۱۶: ۲۱۷.

۲. برای مطالعه این خطبه آتشین و ماندگار به کتاب در دانه رسالت از منشورات انتشارات جوانان موفّق به قلم حقیر مراجعه فرمایید.

مردم، مظلومیت خویش را اعلان داشتم. این خبر در مدینه پیچید که پاره تن و گل رخسندۀ نبی اکرم ﷺ قصد دارد در مسجد پدر در جمع مردم، سخن بگوید. مدینه از شنیدن این خبر به خود لرزید و مردم در مسجد گرد آمدند تا به سخنان مهمّ من گوش بسپارند.^۱

● راز سکوت همسران امیر المؤمنین چه بود؟

من پس از پایان دادن سخنانم با مردم، نزد قبر مطهر پدرم آمدم و آن قدر گریستم که لباسم از اشک دیدگان، تر شد و سپس به خانه بازگشتم و علّت سکوت همسرم را جویا شدم که ایشان در پاسخ فرمود: «فاطمه جان! ویل و وای بر تو مباد، و ویژه دشمنان باد، ای دخت برگزیده موجودات و ای یادگار نبوت! بر من خشم مگیر. من در امور دینم سستی و کوتاهی نکردم و از مرز توانائیم پا فراتر نهدام، اگر نظر به رزق و روزی و گذران زندگی داری، خداوند ضامن روزی تو و کفیل بر تو و پاینده است. و آن چه برایت مهیا شده برتر از چیزی است که از آن محروم گشته ای، بنا بر این در راه خدا صبر و شکیبایی پیشه کن!»

من نیز در پاسخ گفتم: «حَسْبِيَ اللهُ؛ خدا مرا کفایت می کند.» و سکوت کردم و آرامش یافتم.

● آیا علاوه بر خطبه اقدامی دیگر نیز انجام دادید؟

آری! تصمیم گرفتم با ابو بکر سخن نگویم و آن را در برابر مردم رسماً

۱. حضرت سخنان خود را به پایان برد و به روشن ترین شکل ممکن حقیقت را در آن آشکار ساخت و از خلیفه پاسخ خواست و با دلایل و براهین دندان شکن و استوار، طرح های خلیفه را فاش و نقش بر آب ساخت و به بیان فضایل و کمالات شایسته خلیفه واقعی اسلام پرداخت و بدین سان، فضا متشنج شد و افکار عمومی به سود فاطمه و به سمت و سوی آن بانو متوجه شد و ابو بکر را در تنگنا و بُن بست بسیار دشوار قرار داد. ابن ابی الحدید می گوید: از ابن فارقی، مدرّس مدرسه الغریبه بغداد پرسیدم: مگر فاطمه در سخنانش راستگو نبود؟ پاسخ داد: چرا، قطعاً راستگو بود، گفتم: اگر این گونه است پس چرا ابو بکر حقش را به وی برنگرداند، او لیخندی زد و با سخنی دلپذیر و پسندیده گفت: اگر خلیفه به مجرد ادعای زهرا، فدک را امروز به او می داد بیم داشت فردا خلافت را برای همسرش امیر المؤمنین مطالبه کند و خلیفه را از مسند خلافت به زیر بکشد، زیرا خلیفه اعتقاد راسخ داشت که زهرا عليها السلام در هر چه ادعا کند، صادقانه سخن می گوید و نیازی به گواه و شاهد ندارد، بنابراین، عذر خلیفه پذیرفتنی نبود. شرح ابن ابی الحدید ۱۶: ۲۸۴.

اعلان داشتیم و گفتیم: «به خدا سوگند! تا زنده‌ام کلمه‌ای با تو سخن نخواهم گفت.»^۱ و یا زمانی که ابوبکر و عمر برای عرض پوزش، نزد من آمدند خشم و غضب خویش را نسبت به آنان اعلان کردم و اظهار داشتم که شما دو نفر با این کار خدا و رسول او را به خشم آوردید.^۲

و یا در جمع زنان مهاجر و انصار که به عیادت من آمده بودند سخنرانی کردم.^۳ همچنین وصیت کردم هیچ یک از دشمنانم در مراسم تجهیز و خاکسپاری پیکرم نباید شرکت کنند.^۴

● داستان یورش به خانه شما چه بود؟

عمر بن خطاب نزد ابو بکر آمد و به او گفت: می‌دانی که علی با تو بیعت نکرده، آیا قصد نداری از او بیعت بگیری؟ فلانی! تا علی با تو بیعت نکند، نباید دست به هیچ کاری بزنی! کسی را نزد او بفرست تا حضور یابد و با تو بیعت نماید، ابو بکر قنُذ غلام خود را نزد امام علی فرستاد، وی به همسر امیر

۱. کشف الغمّة ۴۷۷: ۱. لازم به ذکر است فاطمه علیها السلام بسان مردم معمولی نبود که اگر با خلیفه قطع رابطه کند، در خلیفه بی تأثیر باشد و قضیه چنان ساده به نظر نمی‌رسید، فاطمه علیها السلام عزیز دل و محبوب قلب رسول خدا ﷺ بود، توجّه و علاقه و محبت رسول اکرم ﷺ در مورد فاطمه بر کسی پوشیده نبود، آن بزرگوار در حق فاطمه فرموده بود: «فاطمة بضعة منی، من آذاها فقد آذانی؛ فاطمه پاره تن من است، کسی که وی را آزرده کند، مرا آزرده است.»

رفته رفته همه جا پیچید که فاطمه علیها السلام دخت رسول خدا ﷺ بر ابو بکر خشمگین شده و با او سخن نمی‌گوید و این خبر به گوش کلیه اقشار مردم داخل و خارج مدینه رسید و در این باره از یکدیگر به پرس و جو پرداختند و هر روز بر تفرّ و انزجار آنان از خلیفه افزوده می‌شد. و با این که خلیفه می‌کوشید اوضاع را به حالت عادی بازگرداند و با زهرای علیها السلام از در مسالمت و آشتی درآید، ولی زهرای مرضیه علیها السلام هم چنان جهاد و مبارزه‌اش را استمرار بخشید و تا لحظه‌ای که مظلومانه به شهادت رسید، بر همان روحیه باقی ماند.

۲. الامامة و السیاسة ابن قتیبه ۳۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۴: ۲۶۴-۲۸۱. یادمان نرود رسول خدا ﷺ بارها به استناد منابع اهل تسنن فرموده بود: فاطمة بضعة منی من اغضبها اغضبنی؛ فاطمه پاره تن من است هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است. اعلام النساء ۴: ۱۲۳؛ کنز العمال ۱۲ حدیث ۳۴۲۲۲. در منابع اهل تسنن می‌خوانیم که حضرت به آن دو فرمود: «اگر روایتی را از رسول خدا ﷺ برایتان بازگو کنم، خواهید پذیرفت، و طبق آن عمل خواهید کرد؟ گفتند: آری! فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا شما دو تن از رسول خدا نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه از خشنودی من و خشم او از خشم من است؟ آن کس که فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که وی را خشنود سازد، مرا خشنود نموده و هر کس او را خشمگین سازد مرا به خشم آورده است؟ گفتند: درست است، ما این حدیث را از پیامبر شنیده‌ایم، فاطمه علیها السلام فرمود: «فإني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتماني ولئن لقيت النبي ﷺ لأشكوكما عنده. من، خدا و فرشتگانش را گواه می‌گیرم که شما دو تن مرا به خشم آوردید و در صدد خرسندیم برنمایدید و اگر با پدرم رسول خدا ﷺ دیدار کنم، شکایت شما را نزد او خواهم بُرد.» میزان الاعتدال ۲: ۲۲۸. ۳. شرح نهج البلاغه ۱۶: ۲۳۳. ۴. شرح نهج البلاغه ۱۶: ۲۳۳.

المؤمنين ﷺ گفت: خلیفه شما را خواسته، از فرمان جانشین رسول خدا اطاعت کن! علی علیها السلام فرمود: چقدر زود به رسول اکرم ﷺ دروغ بستید. قنُذ بازگشت و مطالب امام علی را به ابوبکر ابلاغ کرد و ابوبکر مدتی طولانی گریست، عمر بار دوم به ابوبکر گفت: می‌دانی که این فرد با تو بیعت نکرده، او را فرصت مده!

ابو بکر به قنُذ گفت: نزد علی بازگرد و به او بگو: جانشین رسول خدا ﷺ تو را برای بیعت با خود فرامی‌خواند. قنُذ مجدداً نزد حضرت آمد و سفارش ابوبکر را به امام علی رساند.

امام علی علیها السلام این بار با صدای بلند فریاد زد سبحان الله! این مرد مدعی چیزی است که حقّ او نیست.

قنُذ بازگشت و سخنان امام را به ابو بکر رساند، ابو بکر مدتی طولانی به گریه افتاد، عمر این بار به او گفت: خود به پا خیز تا نزد او برویم.

بدین ترتیب، ابوبکر، عمر، عثمان، خالد بن ولید، مغیره بن شعبه، ابو عبیده جراح و سالم آزاد شده ابو حذیفه به سمت خانه ما روانه شدند.

من بر این باور بودم و یقین داشتم که کسی بی اجازه من وارد خانه‌ام نخواهد شد، وقتی این گروه به در خانه‌ام رسیدند و در را کوبیدند و من صدای آنان را شنیدم، با صدای بلند فریاد زدم:

«پدر! ای رسول خدا ﷺ پس از تو چه مصیبت‌ها و ناراحتی‌ها از پسر خطاب و پسر ابو قحافه دیدیم، ای گروه! صحنه‌ای زشت‌تر از آن چه شما انجام دادید سراغ ندارم، پیکر مطهر رسول خدا ﷺ را در برابر ما به حال خود رها کردید و بی آن که با ما مشورتی انجام دهید، برای خود بیعت گرفتید و حقّ ما را به ما باز نمی‌گردانید.»

مردم، با شنیدن صدای زهرای علیها السلام و گریه او، با چشمانی اشکبار و دل‌هایی شکسته و پرانده از آن جادو رشدند تنها عمر و جمعی در آن جا باقی ماندند، عمر هیزم خواست و با صدای بلند اعلان داشت: [علی!] سوگند به آن کس که

جانم در دست اوست، از خانه بیرون بیا و گر نه آن را با ساکنانش به آتش خواهیم کشید، به عمر گفته شد: ابو حفص! آخر، فاطمه در این خانه حضور دارد. گفت: باشد.^۱

من پشت در ایستاده و جمعی را که پیشاپیش آنان عمر قرار داشت مورد خطاب قرار دادم و گفتم: «عمر! وای بر تو! بر خدا و رسولش این گونه گستاخی؟ می خواهی دودمان رسول خدا ﷺ را براندازی و نورش را خاموش سازی؟ ولی بدان! خداوند نور خویش را فروزان نگاه می دارد.»^۲

عمر با لگد به در کوبید و من برای حفظ حجاب، پشت در میان در و دیوار خود را نمان ساختم. آن گروه به زور وارد خانه شدند، فشار جمعیت سبب شد من بین در و دیوار آسیب ببینم و جنینم سقط شود.^۳

● چگونه از همسر تان امیرالمؤمنین بیعت گرفتند؟ و ماجرای صدمه به شما در این قضیه چه بوده است؟

آن گروه بر سر همسر امیرالمؤمنین ﷺ که در جایگاه خود نشسته بود ریختند و گردش را گرفته و لباس وی را به گردش پیچیده و او را کشان کشان از خانه به سمت سقیفه به محل برگزاری مجلس ابوبکر بردند.

من از بردن همسر خویش جلوگیری به عمل آوردم و گفتم:

«به خدا سوگند! اجازه نمی دهم پسر عمویم را ظالمانه به سمت مسجد بکشانید، وای بر شما! چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید و در حق ما اهل بیت ستم روا داشتید، با این که رسول اکرم ﷺ شما را به پیروی و دوستی و محبت و اطاعت از ما سفارش فرموده بود.»

عمر به قنغد فرمان داد مرا بزند و قنغد با تازیانه چنان به من زد که جای تازیانه مانند بازوبندی بر بازوی من باقی ماند.

۱. الامامة والسياسة: ۳۰-۲۹.

۲. ويحك يا عمر! ما هذه الجرأة على الله وعلى رسوله؟ تريد أن تقطع نسله من الدنيا وتغنيه وتظني نور الله؟ والله ممتن نوره. ۳. امرأة العقول ۵: ۳۲۰.

همسر امیرمؤمنان ﷺ را از خانه بیرون و به سقیفه محل برگزاری مجلس ابوبکر کشاندند، امام ﷺ به این سو و آن سو می نگریست و می فرمود: «ای حمزه! ای جعفر! کجایید؟ ولی من که امروز حمزه و جعفر ندارم.» امام ﷺ را در مسیر راه از کنار قبر مطهر پدرم رسول خدا ﷺ عبور دادند، وقتی چشمش به مرقد پاک پدرم افتاد صدا زد: «ای فرزند مادرم! این مردم مرا به ضعف و ناتوانی کشانده و از کشتنم چیزی باقی نمانده است.»^۱

● شما در این داستان چه واکنشی از خود نشان دادید؟

در این اثنا من که دست فرزندانم حسن و حسین را گرفته بودم و بسیاری از زنان بنی هاشم مرا همراهی می کردند از راه رسیدم. با دیدن آن منظره صدای ناله و فریاد و شیون و زاری همه بلند شد. گفتم: «دست از پسر عمویم بردارید! دست از همسر بردارید! به خدا سوگند! سرم را برهنه می کنم و پیراهن پدرم رسول خدا ﷺ را بر سر افکنده و شما را نفرین خواهم کرد، ناقه صالح و بچه اش از من و فرزندانم در پیشگاه خدا عزیزتر نبودند. [که خدا به واسطه آن ها بر قوم صالح عذاب فرستاد...]

سپس دست حسن و حسین را گرفتم و به سمت قبر مطهر پدرم حرکت کردم. می دیدم مردم از گوشه و کنار بر سر ابوبکر فریاد می زدند و می گفتند: می خواهی چه کنی؟ آیا می خواهی بر اُمّت، عذاب بفرستی؟ رو به سوی مرقد پاک پدرم رسول خدا ﷺ درد و دل کردم که: «پدر! ای رسول خدا ﷺ، پس از تو ما از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چه ها کشیدیم.» با هر کلمه ای که بر زبان جاری می ساختم، دل ها پر از اندوه و چشم ها اشکبار می شد.^۲

۱. از عدی بن حاتم روایت شده گفت: به خدا سوگند! هرگز به کسی مانند علی بن ابی طالب آن زمان که پیراهنش را به گردش پیچیده و به مجلس ابوبکر آوردند، دلم نسوخت، به امام گفتند: بیعت کن! حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟

عمر پاسخ داد: به خدا سوگند! در این صورت تو را گردن خواهم زد.

امام ﷺ فرمود: اگر چنین کنید بنده خدا و برادر رسول او را کشته اید.

عمر گفت: بنده خدا آری، ولی برادر رسول خدا خیر!

امام ﷺ فرمود: آیا پیمان برادری را که رسول خدا ﷺ میان خود و من ایجاد کرد، انکار می کنید؟ احتجاج طبرسی ۱: ۲۲۲. ۲. اقتباس از الامامة والسياسة: ۳۰-۲۹.

● **مطالبی دربارهٔ بیت الاحزان شنیده‌ام، می‌خواهیم از زبان خودتان بشنویم. محبت کنید برایمان بفرمایید.**

گریه و شیون من شب و روز متوقف نشد و اشکم باز نایستاد. به گونه‌ای که همسایگان از این وضعیت ناشکیبایی کردند و بزرگان مدینه گرد هم آمده و خدمت همسرم امیرمؤمنان علیه السلام رسیدند و گفتند: ابوالحسن! فاطمه شب و روز می‌گرید، و ما نه شب آسایش خواب داریم و نه روز آرامش کار و گذران زندگی، خواستیم به اطلاع شما برسانیم که از وی بخواهی یا شب گریه کند یا روز.

امیرمؤمنان علیه السلام به خانه آمد و به من فرمود: «دختر رسول خدا! فاطمه جان! بزرگان مدینه از من درخواست کرده‌اند از شما بخواهم یا شب در مصیبت پدر گریه کنی یا روز.» در پاسخ گفتم: «ابوالحسن، علی! من اندک زمانی بیش میان آن‌ها نیستم و به زودی از میان آن‌ها رخت بر خواهم بست.»

همسرم ناگزیر در پشت دیوار بقیع خارج از شهر، سایبانی که آن را «بیت الاحزان» نامید ایجاد کرد و من بامدادان، فرزندانم امام حسن و امام حسین علیه السلام را پیشاپیش و خود در پی آنان رهسپار بیت الاحزان می‌شدیم و گریه کنان و اشکریزان از بقیع می‌گذشتیم و با فرا رسیدن شب، امیر المؤمنین علیه السلام نزد ما می‌آمد و ما را تا منزل همراهی می‌کرد.^۱

● **از روزهای پایانی عمر خویش برایمان بگویند.**

پس از پدر چند ماه بیشتر مهمان این مردم نبودم. و این مدت را، با گریه و آه و ناله سپری کردم تا در زمرهٔ یکی از بسیار گریه‌کنندگان تاریخ درآمدم و هیچ‌گاه خندان دیده نشدم.^۲

مهم‌ترین انگیزهٔ گریه‌ام به جهت انحراف مسلمانان از راه راست و سقوط در وادی پر مخاطره‌ای بود که به اختلاف و جدایی و فرو پاشی تدریجی مسلمانان می‌انجامید. در دوران حیات پدرم شاهد گسترش رسالت الهی

۱. بحار الانوار ۴۳: ۱۷۷. ۲. طبقات ابن سعد ۲ بخش ۸۴؛ حلیة الأولیاء ۲: ۴۳.

بودم. ولی غصب خلافت و رخدادهای بعدی، کاخ آمال و آرزوهایم را درهم کوبید و قلب و روحم را اندوهگین و مکدر ساخت و بدین سان، حزن و اندوهی افزون بر حزن و اندوه از دست دادن پدر بزرگوام بر دل و قلبم نشست.

روزی اُمّ سلمه عیادت‌م آمد و از حال و روزم پرسید. در جوابش گفتم: شب را میان حزن و اندوه شدید بسر آوردم زیرا پیامبر از دنیا رفته و جانشین وی مظلوم واقع شده است. به خدا سوگند! پرده‌های تزویر و فریب از کار کسی که زمامداری‌اش بر خلاف حکم خدا و قرآن و یا سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در تأویل و تفسیر قرآن بود، کنار رفت ولی این عقده‌های جنگ بدر و کینه توزی‌های اُحد است که خود را نشان می‌دهد.^۱

● **این‌که روز آخر عمر شریفتان خوابی دیدید صحت دارد؟**

آری! روز آخر عمرم پدرم را در خواب دیدم که به من فرمود: «دخترم! مشتاق دیدار توام نزدم بشتاب و سپس به من فرمود: فاطمه جان! تو امشب مهمان من هستی!» جایی برای شک و تردید در صحت چنین خبری وجود نداشت. چشمانم را گشودم و جانی تازه گرفتم و با غنیمت شمردن آخرین لحظات عمرم با کمک دست و با تکیه بر دیوار به محلی که آب در خانه بود به راه افتادم، و با دست‌های لرزانم به شستن لباس‌های کودکانم همت گماردم و سپس عزیزانم را خواستم و سر آن‌ها را شست و شو دادم. همسرم که وارد خانه شد دلش به حالم سوخت؛ به او عرض کردم: علی جان! انجام این کارها بدین جهت است که امروز آخرین روز زندگی من است، به پا خاستم تا بدن و لباس کودکانم را شستشو دهم چرا که فردا غبار یتیمی بر سرشان ریخته و بی مادر می‌شوند. وقتی از من جویای منبع خبر شد، ایشان را در جریان خوابی که دیده بودم قرار دادم و با نقل این رؤیا، خبر شهادت تردید ناپذیرم را به همسرم دادم.

۱. بحار الانوار ۴۳: ۱۵۶.

«اسماء! زمانی که رحلت پیامبر اسلام ﷺ نزدیک شد، جبرئیل برایش کافوری از بهشت آورد و رسول خدا ﷺ آن را سه قسمت کرد، یک سوم برای خود، یک سوم برای علی و یک سوم آن را که به اندازه چهل درهم بود به من اختصاص داد. اسماء! باقیمانده کافور حنوط پدرم را از فلان جا برایم بیاور و زیر بالین سرم قرار ده!» هنگام نماز وضو گرفتم و عطری که بدنم را با آن خوشبو می‌کردم و لباس ویژه نمازم را پوشیدم و با همان لباس در بستر خوابیدم و به اسماء گفتم: لحظه‌ای منتظرم بمان و سپس صدایم بزن، اگر پاسخ را ندادم بدان که بر پدر بزرگوارم وارد شده‌ام و علی را خبر کن!

لحظه احتضار که فرا رسید و پرده‌ها کنار رفت جمعی از آسمانیان را به همراه جبرئیل و پدرم دیدم که به من فرمود: دخترم! نزد من بیا؛ آن چه در پیش داری برایت بهتر است. سلام و درود بر عزرائیل فرستاد و به او گفتم در قبض روحم شتاب کن و آن را به سختی مگیر!....



... و اسماء می‌گوید: فاطمه علیها السلام چشمان خود را بست و دست و پاهایش را به سمت قبله دراز کرد. پس از لحظاتی او را صدا زدم، پاسخی نشنیدم، پوشش از چهره دختر رسول خدا ﷺ کنار زدم، دیدم فاطمه از دنیا رفته است، خود را روی بدن پاک زهرا افکندم و آن را بوسیدم و گفتم: فاطمه جان! آن‌گاه که بر پدر بزرگوارت رسول خدا ﷺ وارد می‌شوی، سلام اسماء بنت عمیس را به او برسان!

در همین اثناء حسن و حسین علیهم السلام وارد خانه شدند، مادرشان را در بستر خوابیده دیدند، به من گفتند: اسماء! مادرمان هیچ‌گاه این ساعت از روز نمی‌خوابید؟ عرضه داشتم: عزیزان رسول خدا ﷺ! مادرتان نخوابیده، بلکه از دنیا رفته است....

امام حسن علیه السلام خود را روی بدن مادر انداخت و آن را می‌بوسید و می‌گفت: مادر عزیز! تا روح از بدنم خارج نشده با من سخنی بگو و حسین علیه السلام بر پاهای مادر بوسه می‌زد و می‌گفت: مادر! من فرزندت حسینم، با من حرف بزن، نزدیک است قلبم از فراق ت پاره پاره شود و جان دهم.

عرضه داشتم: ای فرزندان رسول خدا ﷺ نزد پدر بزرگوارتان علی بروید و او را از رحلت مادرتان آگاه سازید، حسن و حسین دوان دوان خود را نزدیک مسجد رساندند، صدای خود را به گریه بلند کردند، جمعی از صحابه با پیشدستی خود را به آنان رسانده و سبب گریه آن‌ها را جویا شدند، در پاسخ گفتند: مادرمان فاطمه از دنیا رفته است. امام علی علیه السلام از شنیدن این خبر روی زمین افتاد و می‌فرمود: «ای دخت رسول خدا ﷺ پس از تو دل را به چه کسی تسلی دهم.»^۱

۱. بمن العزاء یابنت محمد. بحار الانوار ۴۳: ۱۸۶.



اثبات می‌کند و لوح محفوظ در پیشگاه اوست» اینک به فرمان الهی فاطمه را با مهریه ۴۰۰ مثقال نقره در صورت رضایت علی به ازدواج او در می‌آورم و شما مردم را بر این امر گواه می‌گیرم.»

علی علیه السلام در آن زمان حضور نداشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای انجام کاری فرستاده بود، پس از آن رسول اکرم فرمان داد طَبَقی از رُطَب تازه پیش روی ما نهادند و آن گاه فرمود: «تناول کنید!» ما مشغول تناول رطب بودیم که علی علیه السلام وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او لبخندی زد و فرمود: «ای علی! خداوند به من فرمان داده فاطمه را به ازدواج تو در آورم، اگر راضی باشی من او را با مهریه چهار صد مثقال نقره به ازدواج تو در آورم.»

علی علیه السلام عرضه داشت: «البته که راضی هستم.» و سپس علی علیه السلام به پاس این موهبت، سجده شکر به جا آورد و عرضه داشت: «حمد و سپاس خدایی که مرا مورد علاقه بهترین آفریده‌اش رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برکات خویش را بر شما ارزانی دارد، و در وجودتان خیر و برکت ایجاد نموده و شما را سعادت‌مند گرداند و دودمانی فراوان و پیراسته و پاک به شما مرحمت فرماید.» انس می‌گوید: به خدا سوگند! خداوند در حقیقت از نسل آن دو بزرگوار دودمانی فراوان به وجود آورد.^۱

دیدار با زهرای علیها السلام

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامداد روز عروسی فاطمه، با ظرفی شیر، بر زهرای عزیزش وارد شد و بدو فرمود: «پدرت فدایت! از این شیر بنوش!» سپس به علی علیه السلام فرمود: «پسر عمویت فدایت! تو نیز بنوش.»^۲

آن گاه از علی علیه السلام پرسید: «همسرت را چگونه یافتی؟» عرض کرد: بهترین یاور در راه اطاعت خدا و همین سؤال را از فاطمه پرسید: در پاسخ پدر عرضه داشت: بهترین شوهر.^۳

۱. کفایة الطالب باب ۷۸: ۲۹۸، المناقب ۳: ۳۵۱، فصل مربوط به ازدواج فاطمه علیها السلام، کشف الغمّة ۱: ۳۴۹-۳۴۸؛ ذخائر العقبی: ۴۱. ۲. کشف الغمّة ۱: ۳۶۸. ۳. بحار الانوار ۴۳: ۱۱۷.

علی علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از این ماجرا سه روز نزد ما نیامد و بامداد روز چهارم بر ما وارد شد... وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان وارد شد به علی فرمان داد از خانه بیرون رود و با دخترش فاطمه خلوت کرد و فرمود: دخترم حالت چطور است؟ و همسرت را چگونه یافتی؟

زهرا علیها السلام در پاسخ پدر عرضه داشت: پدر جان! [علی] را بهترین همسر یافتم، ولی عده‌ای از زنان قریش پیش من آمدند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به ازدواج فردی تهیدست و فقیر در آورده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: «دخترم! پدر و همسر تو فقیر و بینوا نیستند، تمام گنجینه‌های زمین بر من عرضه گردید ولی من آن چه را نزد خدا بود برگزیدم، دخترم! به خدا سوگند! از خیر خواهی‌ات دریغ نکرده‌ام، تو را به ازدواج کسی در آورده‌ام که قبل از همه اسلام آورد و دانش او از همه فرونتر و صبر و برد باری‌اش فراتر از همه است.

دخترم! خدای عزوجل به زمین توجهی فرمود و از ساکنانش تنها دو تن را برگزید، یکی از آنان را پدر و دیگری را همسر تو مقرر داشت، دخترم! همسر تو بهترین همسر است، مبادا از او نافرمانی کنی؟»

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را صدا زد و فرمود: «یا علی!» عرضه داشت: «کَیْفَکَ یا رسول الله!» پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «وارد خانه‌ات شو و نسبت به همسرت مهربانی و مدارا کن، زیرا فاطمه پاره تن من است، آن چه سبب ناراحتی او شود، مرا ناراحت می‌کند و آن چه موجب خوشحالی وی شود، مرا خوشحال ساخته است، شما را به خدا می‌سپارم، او را به جای خود جانشین بر شما می‌گردانم.»^۱

در روایتی آمده است: هنگامی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دخت گرامی‌اش فاطمه را به ازدواج علی علیه السلام در آورده به او فرمود:

«رَوْحُکَ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَإِنَّهُ أَوْلُ أَصْحَابِي إِسْلَامًا وَ

۱. بحار الانوار ۴۳: ۱۳۲.

